

زمینه های قیام عاشورا(۱)

(صفحه ۴۹)

زمینه های قیام عاشورا(۱)

- پیشینه تاریخی واقعه عاشورا

- زمینه های اجتماعی انحراف جامعه

- عوامل انحراف جامعه

- تشابه جامعه ما با زمان امام حسین(علیه السلام)

- راه مقابله با سیاست های شیطانی

(صفحه ۵۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين، ابي القاسم محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين. اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلى آبائه في هذه الساعة وفي كل ساعة ولياً وحافظاً وقائداً وناصرأً ودليلاً وعيناً حتى تسكنه أرضك طوعاً وتمتعه فيها طويلاً. السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك.

فرارسیدن ایام سوگواری سالار شهیدان ابی عبد الله الحسین(علیه السلام) (را به پیشگاه ولی عصر ارواحنا فداه، مقام معظم رهبری، مراجع تقلید و همه شیفتگان مکتب اهل بیت) علیهم السلام (تسلیت عرض می کنیم و از خدای متعال درخواست می کنیم که در دنیا و آخرت دست ما را از دامان آن حضرت کوتاه نفرماید.

شب های گذشته چند سؤال مطرح شد و هدف این بود که این گونه سؤال ها را که به طور طبیعی برای نوجوانان مطرح می شود، در حد توان و با بیانی نسبتاً روشن و قابل فهم عرضه کنیم تا خدمتی به فرهنگ عاشورا کرده باشیم. البته جواب این سؤال ها برای همه ما به صورت اجمال ثابت است. اما در مقام بحث و گفتگو، شاید برای نوجوانان به صورت تفصیلی مشخص نباشد.

سؤال این بود که چرا باید برای سیدالشهداء(علیه السلام) عزاداری کنیم؟ و بعد این سؤال مطرح شد که چرا در میان ائمه اطهار(علیهم السلام) (بیش تر توجهات به سیدالشهداء) علیه السلام (معطوف است و عمده عزاداری ها برای ایشان و به نام آن حضرت انجام می شود؟ و چرا در روایات برای سیدالشهداء) علیه السلام (ویژگی های خاصی ذکر شده است؟ و چرا این توجهات و عزاداری ها در فرهنگ شیعه جایگاه خاصی را به خود اختصاص داده است؟ در این زمینه، مطالبی عرض شد.

(صفحه ۵۲)

وقتی سؤال عمیق تر بررسی شود طبعاً این پرسش مطرح می شود که چرا باید شرایطی پیش بیاید که علی رغم آن که زمان زیادی از رحلت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) (نگذشته بود، نوه عزیز او به این صورت فجیع به شهادت برسد؛ به صورتی که اگر

نگویم در تاریخ بی نظیر است، می توان گفت بسیار کم نظیر است. شاید بخشی از حوادث آن را بتوان در تاریخ یافت، اما نمونه ای از حوادث کربلا را به صورت یکجا در هیچ موردی نمی توان دید. در تاریخ، نمونه این مجموعه مصیبت ها را که در ظرف چند روز پی در پی اتفاق افتاده باشد، سراغ نداریم. البته ما از تاریخ تمام کشورهای عالم اطلاع نداریم، اما به اندازه ای که شنیده ایم و نقل کرده اند این گونه حادثه ای را با این خصوصیات نمی توان یافت.

به هر حال وضع بسیار فجیعی بود. حتی اگر ما فرض کنیم بسیاری از مطالب نقل شده در کتاب های مقتل و آنچه مرثیه خوان ها می گویند، چندان اعتبار و سندی نداشته باشد البته کسانی که با تاریخ و مقتل آشنایی دارند، می دانند که ممکن است بسیاری از این مطالب واقع شده باشد. اما یک سری قطعیات وجود دارد که جای هیچ شک و تردیدی در آن ها نیست. اگر فقط به همان موارد قطعی هم توجه کنیم می بینیم رفتارهای قساوت آمیز، بی رحمانه، دور از انصاف، دور از انسانیت و حتی دور از خوی عربی انجام شده است. آخر عرب ها در میان اقوام دنیا ویژگی هایی را به خود اختصاص می دهند و به آن می بالند و آن ها را از صفات برتر خود می دانند و کمابیش نیز این طور است. مثلاً مهمان نوازی برای عرب ها یک صفت شناخته شده و ثابت است. این صفت از قدیم برای عرب ها شناخته شده بود و حالا هم همین طور است. صفت ممتاز و خوی پسندیده ای است که اعراب دارند. البته بسیاری از مردمان دیگر هم که به صورت قبیله ای و ایل نشینی زندگی می کنند این صفت را دارند. اما شاید در عرب ها از قدیم این صفت برجسته تر بوده است. اگر کسی بر عربی وارد شود و چیزی از او نخورد، نیشامد، تناول نکند، این به منزله جنگ با او تلقی می شود. آن قدر پذیرایی از مهمان را لازم می دانند که اگر کسی بر آن ها وارد شود، حتماً باید چیزی تناول کند. با توجه به این صفت عرب، آن ها از یک گروه مهمان با دوازده هزار نامه دعوت می کنند، ولی حتی از دادن یک جرعه آب به طفل شش ماهه آن ها امتناع می کنند. این قساوت را در کجای تاریخ می توان یافت؟

چرا این مصیبت ها اتفاق افتاد؟ چطور شد که این حادثه عظیم، این مسائل غیر قابل

(صفحه ۵۳)

وصف و غیر قابل هضم که تصور آن مشکل است و انسان به سختی می تواند باور کند که چنین چیزهایی واقع شده باشد، اتفاق افتاد؟ البته این سؤال برای هر کسی ممکن است مطرح شود، طبعاً برای نوجوانی که تازه با این مسائل آشنا می شود، بصورت جدی تر مطرح می شود، که چرا این گونه شد؟ آیا عده ای دشمنان کافر از خارج مرزهای اسلامی این حوادث را آفریدند؟ آیا آن ها که با فرزندان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) (به این صورت برخورد کردند، از کفار، از مشرکین یا از مذاهب دیگر بودند؟ یهودی بودند یا نصرانی بودند؟

تاریخ می گوید خیر، چنین چیزی نبود. هیچ کس تا حالا نگفته است که یهودیان آمدند حادثه کربلا را آفریدند، با این که قرآن می فرماید: «أَشَدُّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودُ»؛ ولی هیچ کس نگفته است که این حادثه را یهودیان ایجاد کردند و قاتلان سیدالشهداء (علیه السلام) (یهودی بودند، هیچ کس نگفته است که قاتلان سیدالشهداء) (علیه السلام) (نصرانی بودند، هیچ کس نگفته است که قاتلان سیدالشهداء) (علیه السلام) (زرتشتی بودند و هیچ کس نگفته است که قاتلان سیدالشهداء) (علیه السلام) (مشرک بودند. چطور شد که مسلمان ها خودشان اقدام به چنین کار پستی کردند، یک چنین گناه بزرگی و یک چنین جنایت نابخشودنی را مرتکب شدند؟

سؤال بسیار مهم و بجایی است، و جا دارد که جوابی روشن و تفصیلی به آن داده شود. به عنوان مقدمه برای رسیدن به جواب کامل، باید حداقل تاریخ صدر اسلام از زمان ظهور پیامبر (صلی الله علیه وآله) (و سپس زمان خلفا را مرور کنیم و برای این که به جواب روشن و قانع کننده ای برسیم باید آن تاریخ را به صورت تحلیلی بررسی کنیم. ولی این بررسی تحلیلی، در حد تخصص

بنده و در ظرفیت یک مجلس نیست. بنا بر این باید حداقل مروری اجمالی به آن تاریخ بکنیم. کسانی که مایل باشند می‌توانند پیش‌تر تحقیق کنند.

## پیشینه تاریخی واقعه عاشورا

در زمان ظهور و حیات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در میان مسلمانان کسانی بودند که اسلام را چندان قبول نداشتند و به دلایلی از روی کراهت مسلمان شده بودند، و تظاهر به اسلام کرده بودند. در این زمینه نیز در قرآن آیاتی آمده و حتی سوره ای به نام «منافقون» داریم، و در موارد متعددی در اسلام صحبت از منافقان شده است که اظهار ایمان می‌کنند و دروغ می‌گویند، و حتی بر

۱. مائده، ۸۲.

(صفحه ۵۴)

اظهار ایمان قسم می‌خورند: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ<sup>۱</sup>»، تا آخر سوره. و موارد فراوانی از آیات دیگر درباره وجود این گروه در میان مسلمانان و این که به صورت واقعی ایمان نیاورده بودند. قرآن حتی آن کسانی را که ایمان ضعیف و متزلزلی داشتند، نیز گاهی جزء منافقان به حساب می‌آورد. مثلاً در یک جا در وصف آنان می‌فرماید...: «وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلا يُذَكَّرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا<sup>۲</sup>»، از اوصاف منافقان این است که با کسالت در نماز شرکت می‌کنند؛ در مسجد نماز می‌خوانند اما کسل و بی‌حال هستند و از روی ریاکاری است و در دل به خدا توجه نمی‌کنند مگر اندکی. به هر حال این آیه نشان می‌دهد که مرتبه ای از توجه را داشته‌اند. شواهد زیادی هست که قرآن کسانی را که ایمان ضعیفی داشتند و ایمان آن‌ها به حد نصاب نمی‌رسیده نیز جزو منافقان حساب کرده است. البته الان در صدد بررسی مصادیق این آیات نیستیم. گروهی از ایشان کسانی بودند که بعد از فتح مکه مسلمان شدند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) علی‌رغم دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌های فراوانی که کرده بودند دست محبت بر سر این‌ها کشید، و آنان را «طُلُقَاء» یعنی «آزاد شدگان» نامیدند، بسیاری از بنی‌امیه از این‌ها هستند. آنان بعداً در بین مسلمانان بودند و با آن‌ها معاشرت و ازدواج داشتند. ولی بسیاری از ایشان ایمان واقعی نداشتند. نه تنها ایمان نداشتند، بلکه اصلاً به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حسد می‌بردند: «أُمُّ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ<sup>۳</sup>» بعضی از این افراد از قریش بودند، من را معذور بدارید که بگویم چه کسانی! شواهدی وجود دارد که وقتی نام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در اذان می‌شنیدند، ناراحت می‌شدند. دو عشره در قریش بودند که حکم پسر عمو را داشتند. در مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) (می‌گفتند این پسر عمو را ببین، طفل یتیمی بود، در خانواده فقیری بزرگ شد، حالا به جایی رسیده که در کنار اسم خدا نام او را می‌برند، و از این وضعیت ناراحت می‌شدند.

به هر حال بعضی از آنان بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) (در حدود بیست و پنج سال به منصب‌هایی در جامعه اسلامی رسیدند تا بالاخره نوبت به حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) (رسید. خوب، می‌دانید قبل از این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) (به حکومت ظاهری برسد، معاویه در شام از

۱. منافقون، ۱.

طرف خلیفه دوّم به عنوان یک عامل، یک والی یا به اصطلاح امروزی استاندار منصوب شده بود؛ و بعداً از طریق خلیفه سوّم کاملاً تأیید و تثبیت شد. حتی چون خویشاوندی با خلیفه سوّم داشت اختیارات بیش تری به او داده شد. لذا معاویه در شام دستگامی برای خود فراهم کرده بود. شام از مدینه دور بود و جزء منطقه تحت نفوذ دولت روم به شمار می‌رفت. مردم شام تازه مسلمان بودند. آنان بیش تر با رومی‌ها در تماس بودند و بسیاری از آن‌ها با هم ارتباط نزدیک داشتند. مردم شام با توجه به منطقه جغرافیایی و حاکمی که در طول ده‌ها سال بر آن‌ها حکومت کرده بود، آن قدر فرصت پیدا نکرده بودند که معارف اسلامی را به صورت صحیح و کامل یاد بگیرند. معاویه هم چندان علاقه ای به این که آنان اسلام را به خوبی یاد بگیرند، نداشت. او می‌خواست ریاست و سلطنت کند؛ کاری نداشت به این که مردم ایمان داشته باشند یا نه. تا بالأخره بعد از این که امیرالمؤمنین(علیه السلام) (به خلافت ظاهری رسیدند، معاویه به بهانه این که علی(علیه السلام) قاتل عثمان است شروع به شورش کرد و بنای جنگ با آن حضرت را گذاشت. من به طور خلاصه بیان می‌کنم و فقط اشاره ای به نقطه های عطف تاریخ دارم. معاویه مدتی را در جنگ با امیرالمؤمنین(علیه السلام) (گذراند تا به کمک عمرو عاص و بعضی دیگر از خویشاوندان، دوستان، بستگان و بزرگان قریش قبل از اسلام، توانست با توطئه ها و نقشه ها و به کمک خوارج، جنگ صفین را به ضرر امیرالمؤمنین(علیه السلام) (خاتمه دهد. در آن جنگ مسأله حکمیت را مطرح کردند و خلافت را به معاویه دادند و بالأخره امیرالمؤمنین (علیه السلام) (به دست خوارج به شهادت رسید.

بعد از آن حضرت، نوبت به امام حسن(علیه السلام) (رسید و امام حسن (علیه السلام) (هم مدّت کوتاهی مبارزه ای را که امیرالمؤمنین(علیه السلام) (شروع کرده بودند، ادامه داد. پس از مدّتی، معاویه از زمینه هایی استفاده کرد و کاری کرد که امام حسن(علیه السلام) (مجبور به پذیرفتن صلح شد. از این مقطع تا حدودی به وقایع نزدیک می‌شویم. از این جا به بعد نقشه هایی که معاویه می‌کشید، بسیار ماهرانه است. اگر بخواهیم در آن دوران و دوران های گذشته چند سیاستمدار نشان دهیم که از اندیشه مؤثرتری نسبت به طبقه متوسط مردم برخوردار بودند، و در سیاست شیطانی نبوغی داشتند، حتماً باید معاویه را نیز جزو سیاستمداران شیطانی به حساب آوریم. البته این یک بررسی تحلیلی است؛ اگر بخواهیم این مطلب را تفصیلاً از نظر تاریخی اثبات کنیم باید اسناد و مدارک را بررسی کرد. اما تحلیل این است که معاویه به این نتیجه رسید که باید از زمینه هایی

به نفع حکومت و توسعه قلمرو سلطنت خود استفاده کند. اسم حکومت آن‌ها «خلافت» بود، اما در واقع مثل روم و فارس حکومت سلطنتی بود. اصلاً آن‌ها آرزوی کسری و قیصر شدن و برپایی چنین سلطنتی را داشتند. آنان برای برقراری و ادامه حکومت خود در جامعه آن روز زمینه هایی را یافتند که می‌توانستند از آنها بهره برداری کنند.

### زمینه های اجتماعی انحراف جامعه

**۱. سطح فرهنگی جامعه؛** اولین زمینه، سطح نازل فرهنگی مردم بود. درست است که چند دهه از اسلام و گسترش اسلام گذشته بود، اما ارتقاء فرهنگی چیزی نیست که به این سادگی و سرعت از مدینه تا اقصی نقاط شام گسترش یابد و در اذهان مردم نفوذ پیدا کند. این که همه کاملاً با فرهنگ اسلامی تربیت شوند و سطح معرفت آن‌ها بالا رود به این سادگی ها تحقق یافتنی نیست. مخصوصاً وقتی حکومت منطقه در دست کسی مثل معاویه باشد. به هر حال، یکی از زمینه هایی که معاویه روی آن حساب می‌کرد، نازل بودن سطح فرهنگ جامعه بود.

۲. **روح زندگی قبیله ای؛** یکی دیگر از زمینه های مورد استفاده معاویه این بود که روح زندگی قبیله ای در زمینه فرهنگی

چنین اقتضا می کرد که اگر رئیس قبیله در کاری پیشقدم می شد، همه افراد قبیله و دست کم اکثریت به راحتی به دنبال او راه می افتادند. این روحیه، هم در جهت مثبت و هم در جهت منفی نمونه های فراوانی دارد. اگر رئیس قبیله ای به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ایمان می آورد، به سادگی و بدون هیچ مقاومتی سایر افراد قبیله همه مسلمان می شدند؛ و اگر رئیس قبیله مرتد می شد، همچنان که بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اتفاق افتاد، به راحتی افراد قبیله هم به دنبال او از اسلام برمی گشتند. این تبعیت افراد قبیله از رئیس خود از زمینه هایی بود که معاویه روی آن حساب می کرد و از آن بهره برداری می کرد.

۳. **ضعف ایمان؛** زمینه دیگر، ضعف ایمان مردم بود. به خصوص در منطقه شام که مردم فاقد مریبان دینی بودند، این ضعف بیش تر مشهود بود. حتی در خود مدینه که مردم زیر نظر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تربیت شده بودند و هنوز مدتی از وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نگذشته بود، داستان غدیر را فراموش کردند، چه رسد به مردم شام در آن روزگار که داستان های عجیبی درباره نادانی و جهالتشان در تاریخ ثبت شده است. این ها زمینه هایی بود که معاویه از آن استفاده می کرد:

(صفحه ۵۷)

جهالت مردم، نازل بودن سطح فرهنگ مردم، حاکم بودن روح قبیله ای. در اصطلاح به این موارد «زمینه» می گویند.

### عوامل انحراف جامعه

اما سه عامل هم وجود داشت که معاویه از آن ها برای کار بر روی این زمینه ها استفاده می کرد. البته استفاده از این عوامل چیز تازه ای نیست، اما معاویه آن ها را خوب شناخت و به خوبی از آن ها بهره برداری کرد. معمولاً همه سیاستمداران دنیا از قدیم الایام تا جدیدترین دوران در دنیای مدرن از همین سه عامل استفاده می کرده و می کنند.

۱. **تبلیغات؛** عامل اول تبلیغات است که همه سیاستمداران سعی می کنند به وسیله آن، افکار مردم را عوض کنند و به جهتی که می خواهند سوق دهند. از آن جا که فرهنگ ها و جوامع فرق می کنند، کیفیت به کار گرفتن عوامل تبلیغاتی نیز فرق می کند. آن روز عوامل تبلیغاتی در درون جامعه اسلامی مسأله اومانیسیم، پلورالیسم یا حقوق بشر امروزی نبود، کسی به این حرف ها گوش نمی داد، اسلام حاکم بود. مردم به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) (و خدا معتقد بودند، قرائت های گوناگون از دین و حرف هایی از این قبیل هم خریدار نداشت. ولی عوامل دیگری بود که می توانستند در تبلیغات از آنها استفاده کنند.

از جمله ابزار تبلیغاتی مورد استفاده در آن زمان، هنر و ادب، به ویژه شعر بود. شعر در میان اعراب آن عصر جایگاه بسیار مهمی داشت. همه شما کم و بیش می دانید معاویه سعی می کرد شعرای معروف و برجسته ای را به کار بگیرد تا اشعاری در مدح او و ذم مخالفانش بسرایند و در میان مردم منتشر کنند. شاید یکی از برجسته ترین این شاعران، **اخفیل** نصرانی بود. شاعر بسیار ماهری بود، و شاگردانی را برای این کار تربیت می کرد.

اما بین کسانی که به اسلام بیش تر گرایش داشتند آنچه برای آن ها معتبر بود، قرآن و حدیث بود. لذا معاویه سعی می کرد کسانی را تقویت و تشویق کند که حدیث بسازند. ابوهریره یکی از حدیث سازان معروف است که خود علمای اهل تسنن درباره او کتاب ها نوشته اند. احادیث عجیبی جعل می کرد، و آن احادیث جعلی را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت می داد. مردم ساده لوح هم زود باور می کردند. همین طور کسانی که آن زمان به نام قراء نامیده می شدند. قاری بودن در آن زمان مقام مهمی بود، البته قرائت فقط این نبود که مثلاً با لحن یا با تجوید قرائت قرآن بکنند.

(صفحه ۵۸)

علمای بزرگ دین را در آن زمان قاری می‌نامیدند و ایشان کسانی بودند که قرآن را به خوبی می‌خواندند و آن را تفسیر می‌کردند، مفاهیم قرآن را تبیین می‌کردند و غالباً حافظ قرآن بودند. معاویه به خصوص سه دسته قراء، شاعران و محدثان، را به کار می‌گرفت تا دستگاه تبلیغات منسجم و همه جانبه ای را به نفع خود به راه اندازد.

**۲. تطمیع؛** عده ای را با استفاده از ابزار شعر، حدیث و قرآن فریب می‌داد، اما همه تحت تأثیر این تبلیغات نبودند. رؤسای قبیله ها را بیش تر از راه تطمیع دادن پست و مقام، هدایا، جوایز سنگین و کیسه های طلا فریب می‌داد و آن ها را مجذوب خود می‌کرد. یک سکه طلا امروز برای ما خیلی ارزش دارد، یک کیسه طلا، صد هزار دینار طلا و یا حتی یک میلیون دینار طلا چقدر ارزش دارد گفتن این ارقام آسان است. هنگامی که برای رئیس قبیله ای سکه های طلا را می‌فرستاد، کم تر کسی بود که در برابر آن سکه های طلا خاضع نشود. معاویه رؤسای قبایل را به این وسیله می‌خرید.

**۳. تهدید؛** و بالأخره سایر مردم جامعه را هم با تهدید، مطیع خود می‌کرد. کسانی که مخالفت می‌کردند، به محض این که به معاویه بد می‌گفتند و انتقادی می‌کردند، فوراً جلب می‌شدند، آنان را کتک می‌زدند، زندانی می‌کردند، و در نهایت می‌کشتند. معاویه خیلی راحت با این سه عامل «تبلیغ» به وسیله شعرا، محدثین و قراء، و عامل «تطمیع» نسبت به رؤسای قبایل و اشخاص سرشناس، و عامل «تهدید» نسبت به سایر مردم، و به کار گیری این ابزارها جامعه را به سوی اهداف شیطانی خود منحرف کرد. معاویه جامعه شام را با این سه عامل و در سایه زمینه هایی که اشاره شد آن گونه که می‌خواست ساخت و اداره کرد. این کار معاویه چه نتایجی داد؟ مردم چگونه تربیت شدند؟ الان فرصت نیست که این مطلب را به تفصیل بیان کنیم. بارها شنیده اید که معاویه جامعه دلخواه خود را بعد از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) (و اندکی هم در زمان امام حسن) علیه السلام (، تا حدود بیست سال، (تقریباً از سال چهل تا شصت هجری) ساخت. قبل از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) (حدود بیست سال دیگر هم از زمان عمر بن خطاب تا شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) (، معاویه در شام حکومت کرده و زمینه هایی را فراهم کرده بود. برای این کار تجربه کافی داشت، اشخاص را شناسایی و آزمایش کرده بود و نهایتاً این نقشه را با استفاده از این سه عامل به اجرا گذاشت.

سال های آخر عمر معاویه که رسید وصیتی کرد. خیلی علاقه داشت که این سلطنت در

(صفحه ۵۹)

خانداش باقی بماند. می‌خواست یزید جانشین وی بشود، خودش هم خوب می‌دانست که یزید آن گونه که باید و شاید لیاقت حکومت را ندارد. خیلی هم سعی کرد او را به وسیله افرادی تربیت کند، و حتی کسانی را گمارد که مراقب او باشند. معاویه برای یزید وصیتی هم کرد. بنا بر آنچه نقل شده است در آن وصیت خطاب به یزید گفت: من زمینه ای برای سلطنت تو فراهم کردم که هیچ کس دیگر برای فرزندش نمی‌توانست فراهم کند. حکومت برای تو مهیا است. به این شرط که تو چند چیز را رعایت کنی. نخست دستوراتی نسبت به مردم مدینه و حجاز به او داد. گفت مردم عراق می‌خواهند هر روز حاکمشان عوض شود، اگر هر روز گفتند حاکم را عوض کن تو هم این کار را بکن. این بهتر از این است که صد هزار شمشیر علیه تو کشیده شود. همچنین گفت مردم حجاز را احترام کن، این ها خود را متوکی اصلی اسلام می‌دانند، هر وقت نزد تو آمدند از آن ها پذیرایی کن. جوایزی به آنان بده، و اگر آن ها نیامدند تو نماینده ای نزد آن ها بفرست تا جویای احوال آنان بشود و از آن ها دلجویی کند. این نصیحت ها را به یزید می‌کند. بعد می‌گوید: چند نفر هستند که به آسانی زیر بار تو نمی‌روند؛ فرزند عمر، فرزند زبیر و بالاخره فرزند علی (علیه السلام) . (این سه نفر که دو نفرشان از فرزندان خلفا هستند، یک نفر دیگر هم فرزند زبیر که در مقام احراز خلافت بود، و از اصحاب شورای شش نفری به شمار می‌رفت، باید مراقب این سه نفر باشی. معاویه در مورد هر یک از آن ها به یزید می‌گوید که با آن ها چگونه رفتار کند، تا به امام حسین می‌رسد و می‌گوید: با حسین (علیه السلام) (مقابله نکن! تا می‌توانی

سعی کن از او بیعت بگیری، اگر بیعت نکرد و با تو جنگید و بر او پیروز شدی باز هم با او مهربانی کن. به صلاح تو نیست با حسین(علیه السلام) (دریافتی. حتی اگر کار به جنگ کشید، در جنگ هم پیروز شدی، بعد هم با حسین(علیه السلام) (بد رفتاری نکن، فرزند پیامبر) صلی الله علیه و آله (است. در میان مردم جایگاه خیلی مهمی دارد و شخصیت او با دیگران بسیار فرق دارد. این نصیحت ها را به یزید کرد ولی به هر حال این گونه نشد. یزید به محض این که به خلافت رسید - بر اساس آنچه در تاریخ نقل شده است - فوراً به حاکم مدینه دستور داد از این چند نفر بیعت بگیرد، و اگر بیعت نکردند سر آن ها را ببرد! البته تفصیل این مطالب را نمی خواهم عرض کنم. این داستان ها را بارها شنیده اید. نوجوان ها ممکن است خیلی نشنیده باشند، ولی به هر حال نمی خواهم بحث را در نقل تاریخ بگذرانم. خواستم تحلیلی بکنم که چگونه شد که مردم به این آسانی در مدت کوتاهی دست از اسلام کشیدند، و نوه پیامبرشان را

(صفحه ۶۰)

کشتند. آن هم چه فرد عزیز و دوست داشتنی، کسی که همین افراد هنگامی که ظاهر او را می دیدند، عاشق جمالش می شدند؛ اخلاق او را که می دیدند عاشق اخلاقش می شدند؛ اگر کسی از او چیزی می خواست به گونه ای به او می داد که نگاه آن سائل در چشم آن حضرت نیفتد و خجالت نکشد؛ چنین کسی را به این وضع قساوت آمیز و ضد انسانی کشتند. چرا باید این گونه بشود؟ بیان این مقدمه برای آن بود که ببینید فرهنگ آن جامعه چگونه فرهنگی بود؟ مردم چگونه بودند؟ مؤمنان واقعی که ایمان در اعماق دلشان نفوذ کرده باشد، نه تنها در آن زمان کم بودند، بلکه همیشه کم بوده اند و همیشه کم خواهند بود. هنر رهبر در جامعه این است که فکر و عقیده افراد متوسط را جهت بدهد و اگر به سطح عالی برسانند، عملاً امکان ندارد. هنر یک رهبر شایسته این است که سعی کند روز به روز افکار متوسط را و لو اندکی، به سوی خیر جهت بدهد، تا آن ها به حق نزدیک تر شوند. ولی به هر حال مؤمنان کاملی که هیچ شرایطی نتواند آن ها را عوض کند، بسیار کم هستند، آن زمان هم خیلی کم بودند. معاویه با استفاده از ضعف های فرهنگی، ضعف ایمان و ضعف شناخت، توانست به وسیله سه عامل تبلیغ و تهدید و تطمیع، مردم را به جهتی که می خواهد سوق بدهد.

اگر امام حسین(علیه السلام) (یا امام حسن) علیه السلام (یا هر امام دیگری در این شرایط می خواستند با معاویه مقابله کنند، ترور پنهانی را در پی داشت، و بعد هم به کمک دستگاه های تبلیغاتی خود با اشعاری که می سرودند و یا با احادیثی که جعل می کردند، انبوهی از اتهامات و افتراءات علیه آن ها رواج می دادند و عده ای وعاظ السلاطین و آخوندهای درباری هم بودند که عامل گمراه کردن مردم می شدند و می شوند. همیشه و در همه جا نقش آن ها برای گمراه کردن مردم از همه بیش تر بوده است، به خصوص در یک جامعه دینی که مردم چشمشان به دهان علما است.

قرآن می گوید که هر فساد و اختلافی که در هر دینی پیدا شد به دست همین علمای خود فروخته بوده است: «فَمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ». ۱ «سر رشته فساد، ایجاد اختلاف، آشوب، انحراف و فتنه در دست کسانی بود که راه را بلد بودند، دزدانی بودند که با چراغ آمده بودند و حاکمانی مثل معاویه این گونه افراد را شناسایی می کردند، با پول می خریدند و آن ها را تطمیع می کردند. اگر یکی از این علما هم غیرتی داشت او را با تهدید و

۱. جاثیه، ۱۷.

(صفحه ۶۱)

کشتن از صحنه خارج می‌ساختند. مثل بسیاری از بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) (که یکی پس از دیگری ترور شدند، یا به بهانه هایی به دار زده شدند. حجر بن عدی، میثم تمار و دیگران که در ایمان خود راسخ بودند و هیچ کدام از این عوامل در آن ها تأثیر نمی‌کرد، عاقبت آن ها قتل و اعدام بود. گاهی این قتل و اعدام به صورت رسمی و گاهی هم ترور غیر رسمی بود. آنچه باعث می‌شد که مردم از دستورات اسلام منحرف شوند و حتی عواطف دینی، سنن قومی، اخلاق عشیره ای و قبیله ای و مهمان دوستی خود را هم از دست بدهند این سه عامل بود که معاویه از آن ها استفاده می‌کرد. در همه زمان ها همین سه عامل موجب فساد، فتنه و انحراف بوده، هست و خواهد بود.

اگر ما باید درسی از عاشورا بگیریم، باید این گونه درس بگیریم. فکر کنیم چگونه شد مردمی که حسین (علیه السلام) (را روی دست پیامبر) صلی الله علیه و آله (دیده بودند، و بارها مشاهده کرده بودند وقتی پیامبر اکرم) صلی الله علیه و آله (بالای منبر مشغول سخنرانی بودند و حسین) علیه السلام (از پله های منبر بالا می‌آمد پیغمبر اکرم) صلی الله علیه و آله (پایین می‌آمدند و او را در آغوش می‌گرفتند؛ حضرت گریه او را تحمل نمی‌کرد. این قدر رعایت حسین) علیه السلام (را به مردم سفارش می‌کرد، اما همین مردم چنین رفتاری با امام حسین) علیه السلام (کردند.

### تشابه جامعه ما با زمان امام حسین (علیه السلام)

امروز هم اگر کسی بخواهد جامعه اسلامی را از مسیر خود منحرف کند، ابزاری غیر از سه عامل تطمیع، تهدید و تبلیغات ندارد. شما خیال نکنید اگر کسی بخواهد حکومت انقلاب اسلامی ایران را نابود کند، حتماً باید از ینگه دنیا بیاید. بلکه در درون همین کشور منافقانی هستند و همان کاری را می‌کنند که منافقان صدر اسلام با حسین (علیه السلام) (کردند. آن روز هم احتیاجی نبود از روم و ایران یا از چین و ماچین بیایند، پسر عموهای خود حسین) علیه السلام (بودند. منظورم پسر عموی نزدیک و بدون واسطه نیست، بلکه عشیره هایی که مربوط به قریش است. بنی امیه و بنی هاشم، عموزاده بودند. در جامعه امروزی علاوه بر مصیبت خیانت خودی ها، کمک های خارجی هم اضافه شده است. اما نقش مستقیم را عوامل داخلی ایفا می‌کنند. فکر نکنید اگر بخواهند مسیر انقلاب اسلامی ایران منحرف بشود حتماً آمریکا باید مستقیماً عمل کند. آمریکا عوامل داخلی را شناسایی می‌کند، آن ها را به وسیله حمایت تبلیغاتی، کمک های

(صفحه ۶۲)

مالی و حیثاً قضایای دیگری، مانند ایجاد فتنه ها، آشوب ها و ترورها تقویت می‌کند. درست است که بسیاری از این ترورها به دست منافقان انجام گرفته است، اما منافقان که آمریکایی نیستند؛ از کجا آمده اند؟ از همین جامعه ایرانی آمده اند و بسیاری از این ها به نام طرفداری از اسلام به وجود آمدند. ملحدی که امروز علیه اسلام و علیه امام) قدس سره (سخن می‌گوید و در خارج مصاحبه می‌کند، او از درون جامعه اسلامی سر بر آورده و شاید روزگاری هم به عنوان محافظ امامرحمة الله علیه در این جامعه زندگی می‌کرده است؛ و امروز اسلام را انکار می‌کند! و می‌گوید امام) قدس سره (را باید به موزه تاریخ سپرد! چنین فردی حتماً نباید از آمریکا بیاید. لکن این که چنین افرادی روزگاری به عنوان محافظ امامرحمة الله علیه در این جامعه زندگی می‌کرده اند، به این معنا نیست که آمریکا آن ها را تأیید نمی‌کند. چطور است که وزیر خارجه آمریکا یا سایر شخصیت های بیگانه، از این که - به اصطلاح خودشان - دموکراسی در ایران رواج پیدا کرده و مطبوعات آزاد شده اند که هر غلطی بخواهند بکنند، اظهار خوشحالی می‌کنند؟

اگر دشمنان امید دارند روزی بتوانند به ایران برگردند و سلطه شیطانی خود را دوباره از سر بگیرند، به دلیل همین انحرافات است که گوشه و کنار در میان همین افراد پیدا شده است. متأسفانه برخی از این افراد در دستگاه حکومتی هم نفوذ کرده اند. اگر حسین) علیه السلام («(مصباح هدی» است، و نور هدایت را به دل های مردم می‌تاباند، و راه را برای مردم روشن می‌کند، در این زمان هم باید از نور حسین) علیه السلام (استفاده کرد.



از همان راهی که دشمنان اسلام توانستند اسلام را مسخ و منحرف کنند و عاقبت، حسین (علیه السلام) (را کشتند؛ امروز هم دشمنان اسلام می خواهند از همان راه، حسین زمان را از مسیر خود برگردانند. امروز هم می خواهند از همان عوامل و ابزار استفاده کنند؛ راه های کلی همان، تبلیغ، تهدید و تطمیع است. بنده هر چه فکر کردم عامل چهارمی پیدا نکردم، البته زمینه ها متفاوت است. ممکن است این ها از زمینه های دیگری استفاده کنند. اما عواملی که از آن استفاده می کنند همان سه عامل است. ببینید امروز دشمنان اسلام در دنیا نسبت به اسلام چکار می کنند. آیا از تبلیغات کم می گذارند؟ کدام افترا و تهمت است که نمی زنند؟ و در همین روزنامه ها که بسیاری از آن ها با بودجه بیت المال تأمین می شود با تیراژهای فراوان این تهمت ها و افتراها چاپ و پخش

۱. رک: **کیهان**، ۲۴/۱/۱۳۷۹، گزارش مصاحبه اکبر گنجی با نشریه آلمانی تاکس اشپیگل.

(صفحه ۶۳)

می گردد. بسیاری از جوان های ناآگاه ما هم تحت تأثیر واقع می شوند. فکر می کنید گناه این افراد از گناه کسانی که سیدالشهداء (علیه السلام) (را به قتل رساندند کم تر است؟ این افراد، از آن ها چه کم دارند؟ آیا گناه این ها از گناه معاویه و یاران و طرفداران او کم تر است؟ آیا کسانی که به نام دین از این افراد حمایت می کنند، گناهشان از ابوهریره و امثال وی کم تر است؟ حتی به همان اندازه ای که امروز اسلام در دنیا گسترش یافته است و بیش تر مطرح می باشد، گناه این افراد هم بزرگ تر است. کسانی که خدمت بکنند، اجرشان بیش تر است، و کسانی که خیانت بکنند، گناهشان بزرگ تر است. چون محدوده این خدمت و خیانت وسیع تر است. زمانی که معاویه تسلط یافت، بر عده ای از مردم مسلط شد که شتر نر و ماده را از هم تشخیص نمی دادند؛ او نماز جمعه را روز چهارشنبه خواند و کسی هم اعتراض نکرد، حتی یکی از خلفای اموی، در حال مستی نماز خواند و نماز صبح را چهار رکعت خواند، بعد گفتند نماز صبح دو رکعت است، گفت امروز حال خوشی داشتم، اگر می خواهید بیش تر برایتان بخوانم! آن روز دشمنان اسلام بر چنین مردمی حکومت می کردند، امروز فریب دادن جوانانی که در انقلاب رشد کرده اند، به این آسانی ها ممکن نیست. اما حيله های دشمنان نیز بسیار پیچیده تر شده است.

**نکته ای دیگر:** شما تاریخ جاهلیت را پیش از بعثت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (نگاه کنید، آیا در عرب کسی که به

بی رحمی حرمه باشد پیدا می شود؟ کسی که طفل شش ماهه ای که در حال جان دادن است، آخرین لحظات حیاتش را می گذرانند، تیر سه شعبه زهر آلود به گلوی این طفل بزند؟ آیا جانوری از این پست تر پیدا می کنید؟ آیا پیش از اسلام چنین کسانی بودند؟ من فکر نمی کنم در میان همه وحشی هایی که در زمان قبل از اسلام زندگی می کردند کسی به این قساوت وجود داشته باشد. بعد از ظهور و رشد اسلام بود که شیاطینی چون یزید، شمر و حرمه با این همه قساوت، برای مبارزه با اسلام پیدا شدند. عجیب است، قرآن وقتی نازل می شود، مؤمنان را هدایت می کند، اما بر فساد، انحراف و کفر ظالمین می افزاید، «وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»<sup>۱</sup> نتیجه آب باران این است که در جایی که گل می روید، گل های با طراوت و خوشبو بیش تر می شود، اما محلی که گیاه سمی می روید، همان سم بیش تر خواهد شد. در جامعه اسلامی، سلمان ها، ابوذر ها، عمار ها، میثم تمّارها و سعید بن جبیرها رشد می کنند. کسانی پیدا می شوند که در شب عاشورا می گویند

۱. اسراء، ۸۲.

(صفحه ۶۴)

اگر هفتاد بار کشته شویم، باز هم آرزو داریم در رکاب تو به شهادت برسیم؛ این از یک طرف، اما از سوی دیگر آن قساوت ها و بی رحمی ها رشد می کند. کسانی که هدایت الهی را زیر پا می گذارند و از رحمت خدا روی بر می گردانند، بر شقاوت و قساوتشان افزوده می شود.

انقلاب اسلامی ایران از یک طرف گل هایی پروراند که در طول تاریخ اسلام کم نظیر هستند، اگر نگوئیم بی نظیرند. بنده زمانی که طلبه شدم، تا حدودی با تاریخ اسلام، آشنا شدم یکی از بخش های تاریخ که بسیار بر من اثر می گذاشت و مرا به اعجاب وا می داشت، داستان حنظله غسل بود است. در صدر اسلام جوانی بود به نام حنظله، این جوان عروسی کرد، صبح روز بعد از عروسی در جنگ اُخُد شرکت کرد، در حالی که هنوز فرصت نکرده بود از جنابت شب گذشته غسل کند در جنگ شرکت کرد و به شهادت رسید. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود ملائکه را می بینم که آب از آسمان آورده اند و حنظله را غسل می دهند، به همین مناسبت وی حنظله غسل الملائکه نامیده شد، یعنی حنظله ای که ملائکه او را غسل داده اند.<sup>۱</sup> این داستان برایم بسیار عجیب بود، که جوانی شب اول عروسی اش، از بستر عروسی برخیزد و در جبهه شرکت کند و به شهادت برسد. اما در داستان انقلاب ما، صدها و هزارها حنظله غسل الملائکه داشتیم. گل هایی رویدند که حنظله غسل الملائکه باید پای آن ها را ببوسد. چقدر شهدایی داشتیم که از خدا خواسته بودند جنازه شان پیدا نشود. یکی از طلاب که از دوستان نزدیک خود ما بود<sup>۲</sup>، چند سال در جبهه شرکت داشت، تا به فرماندهی لشکر رسید، هنوز ازدواج نکرده بود، گفت فقط آرزو دارم با یک دختر سید ازدواج کنم، تا با فاطمه زهراء محرم شوم، آمد ده هزار تومان قرض کرد و با یک دختر سید ازدواج کرد. بعد از چندین سال جنگ، روز سوم عروسی به جبهه برگشت و به شهادت رسید. از خدا خواسته بود که جنازه اش پیدا نشود و پیدا هم نشد.

در این انقلاب از یک طرف این گل ها رویدند، نوجوان ها و جوان هایی که ره صد ساله را یک شبه پیمودند. اما در مقابل، منافقان ملحدی تربیت شدند که نظیر آن ها در شیطنت و نفاق در طول تاریخ کم تر دیده می شود. متأسفانه امروز این منافقان با احترام در همین جامعه زندگی می کنند. چرا؟ برای این که یک دستگاه تبلیغاتی از اول راه انداختند، و به وسیله آن خشونت را

۱. ر.ک: *بحار الانوار*، ج ۱۷، ص ۲۶، باب ۱۴، روایت ۱.

۲. منظور مرحوم شیخ مصطفی رذانی پور اصفهانی است.

محکوم و تساهل و تسامح را ترویج کردند؛ غیرت را از مردم گرفتند تا در مقابل این حملات ناجوانمردانه به اساس اسلام، کسی اعتراض نکند و نفس نکشد؛ و اگر کسی به خود جرأت اعتراض بدهد او را طرفدار خشونت و تئوریسین خشونت معرفی می کنند و او باید به اعدام محکوم شود! این نقش اول تبلیغات بود و هنوز به نحو اتم و اکمل ادامه دارد. این همان نقشی است که معاویه و همه شیاطین عالم، هنگامی که در مقام سیاست بازی قرار می گیرند، بازی کرده اند. همچنین تطمیع، و پول و هدایا فرستادن، به جاهایی که گفتنی نیست. به کسانی که هم حزب و هم جبهه آن ها بودند، پست و مقام هایی بخشیدند. و بعد تهدید، علی رغم این که همه انواع خشونت را محکوم می کنند، اما در تهدید مخالفان خود، از تهدیدهای تلفنی، روزنامه ای و یا هر شکلی از آن فروگذاری نمی کنند. عین همان سیاست هایی که معاویه عمل می کرد.

### راه مقابله با سیاست های شیطانی

حال اگر کسی بخواهد با این نوع سیاست بازی ها مقابله کند راه آن چیست؟ همان راهی است که حسین (علیه السلام) (نشان داد. شرط اول مقابله با این نوع سیاست بازی ها این است که دل به دنیا نبندیم. حسین (علیه السلام) (فرزندان، دوستان و یاران خود

را به گونه ای تربیت کرده بود که وقتی نوجوان سیزده ساله می‌خواست ببیند که آیا او به شهادت می‌رسد یا نه، حضرت فرمودند که مرگ در کام تو چگونه است؟ گفت: «الموتُ أَخْلِي عِنْدِي مِنَ الْعَسَلِ»، این شعار نبود، قاسم بن حسن در محضر عمومی خود شعار نمی‌داد. آنچه را در عمق قلبش بود گفت. یعنی مرگ از عسل برای من شیرین تر است. آیا تصور آن را می‌کنید که مرگ در کام یک نوجوان سیزده ساله شیرین تر از عسل باشد؟ البته نه هر مرگی، مرگی که در راه خدا، در راه انجام وظیفه، در راه خدمت به اسلام باشد، و الاً مرگ که شیرینی ندارد، چون صحبت از شهادت بود، حضرت فرمودند مرگ در نظر تو چگونه است؟ اگر ما بخواهیم راه حسین (علیه السلام) را ادامه دهیم، باید با این توطئه های شیطانی پیچیده مقابله کنیم، اول باید آن روحیه را پیدا کنیم. «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ۲»، و یا «قُلْ

۱. وسیله الدارین فی انصار الحسین علیه السلام (، ص ۲۵۳.

۲. آل عمران، ۳۱.

(صفحه ۶۶)

یا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ ۱» اگر دوست خدا هستید، آرزوی مرگ داشته باشید. مگر دوست، ملاقات محبوبش را دوست ندارد؟ ما باید این را یاد بگیریم. باید به خودمان تلقین کنیم، باید عملاً در همین مسیر حرکت کنیم؛ به آرزوهای دنیا دل نبندیم؛ فریب این زرد و سرخ ها را نخوریم و مرگ در راه خدا و شهادت در راه خدا را بزرگ ترین افتخار بدانیم. در این صورت می‌توانیم راه خدا را حفظ کنیم. این درسی بود که ابی عبد الله به ما داد. چگونه ما می‌خواهیم حسینی باشیم، و به او عشق بورزیم با وجود این که این درس را از او یاد نگرفته ایم؟ در بین نوجوانان عزیز ما فراوانند کسانی که از قاسم بن الحسن الگو بگیرند. در یکی از شهرها سخنرانی می‌کردم، شب که به منزل صاحبخانه برگشتم، پسر دوازده - سیزده ساله صاحبخانه گفت: من صحبت خصوصی با شما دارم - شاید جلوی چشم پدر و مادرش خجالت می‌کشید و می‌خواست به صورت خصوصی با من صحبت کند - زمانی که می‌خواستم از آن شهر برگردم، آن نوجوان گفت صحبت خصوصی ام را نتوانستم بگویم. کناری رفتم و گفتم فرمایشتان را بفرمایید، گفت دعا کنید خدا شهادت را نصیب من کند! این بچه ها در مکتب امام حسین (علیه السلام) پرورش پیدا می‌کنند. این ها همراه و هم سوی قاسم بن الحسن می‌شوند. مردان کهنسال ما نیز رفیق حبيب ابن مظاهر می‌شوند. ما باید از این قافله دور نمانیم، رمز پیروزی ما این است که برای ما، مرگ در راه خدا شرف به حساب آید و افتخار باشد. اگر جنگی پیش آمد، حاضر باشیم به شهادت برسیم، همان طور که شهادی ما افتخار کردند. چقدر جوان ها نزد امام می‌رفتند و التماس می‌کردند که آقا دعا کنید ما به شهادت برسیم. متأسفانه طی چند سالی که از جنگ گذشته، این ارزش ها تدریجاً به دست فراموشی سپرده می‌شود. ولی این روزها باید به برکت نام حسین (علیه السلام) (این ارزش ها از نو زنده شود.